

نگاهی به بحران های منطقه «غرب آسیا» در پرتو گذار به «نظم نوین جهانی» بخش دوم – سیاوش قانعی

/akhbar-rooz.com/242429/1403/03/10

۱۰ خرداد ۱۴۰۳



نظم جهانی به گونه ای شتابان در حال دگر شدن و پوست اندازی است. در جهان دو قطبی و تک قطبی پیشین، قدرت های منطقه ای تحت سایه قدرت های بسیار بزرگ فرامنطقه ای، قابلیت شکل گیری نداشتند اما یکی از ویژگی های جهان چند قطبی امروز، ظهور قدرت های منطقه ای است. امروزه غرب آسیا شاهد برآمدن چهار قدرت منطقه ای است ...

چشم انداز دگرگونی «جغرافیای سیاسی» غرب آسیا

منطقه غرب آسیا، از دیر باز به عنوان یک منطقه مهم و راهبردی، همواره دستخوش دگر شدن و آبستن رخدادهای گوناگون بوده است. امروزه هم در دوران گذار و جا به جایی در نظام جهانی، نقش کلیدی در شکل گیری نظم آینده ایفا می نماید. چون این منطقه یعنی جهان عرب، از شمال آفریقا تا خلیج فارس، آسیای مرکزی قفقاز و در پیوند میان آسیا و غرب اروپا، یکی از محورهای رقابت بین چین، آمریکا و روسیه نیز بشمار می رود.

دگرگونی های اخیر در غرب آسیا، پایه های نظم استعماری پسا جنگ جهانی اول در این منطقه را به لرزه درآورده و زمینه ساز شکل گیری توازن نیروی تازه ای در این منطقه شده است. در همان حال، بازیگران تاثیر گذار بیشتری در منطقه سرگرم نقش آفرینی هستند. هر یک به تنهایی یا با هم کنشی با دیگر بازیگران می کوشد به رخدادهای منطقه در راستای منافع فردی یا گروهی خود شکل دهند. حضور فعال این بازیگران منطقه ای و فرامنطقه ای، همسنگی های (معادله های) قدرت در غرب آسیا را بسیار پیچیده و درهم تنیده ساخته و پویایی خاصی به چشم انداز دگرگونی های سیاسی، اقتصادی و امنیتی منطقه بخشیده است.

به نظر می‌رسد، همگام با این پویایی همه کشورهای «غرب آسیا» نیز به نسبت بالایی به این جمع بندی رسیده اند که آمریکا در دهه های پیش رو، دیگر نخواهد توانست از جایگاه پیشین خود مانند سد ۴ بیستم و یا در دهه اول سد ۴ بیست و یکم پاسداری کند.

محمد الصبان، مشاور سابق وزیر انرژی عربستان سعودی، به نیوزویک می‌گوید:

«ایالات متحده آمریکا همچنان فکر می‌کند که تنها قطب موجود در جهان است و این واقعیت ندارد، جهان چند قطبی شده است. چین، روسیه، ایالات متحده، اتحادیه اروپا و همچنین پادشاهی عربستان، همه هستند. تنها نفت نیست که به عربستان سعودی نقش مهمی می‌دهد، بلکه همچنین جایگاه منحصر به فردش در جهان اسلام به عنوان میزبان مقدس ترین اماکن اسلامی و نیز نقش این کشور به عنوان عضو برجسته اتحادیه عرب و نیز



سیاوش قاننی

سازمان همکاری اسلامی هم مطرح است.»

الصبان هم چنین می‌گوید:

«سیاست های آمرانه و یک جانبه آمریکا با هیچ کشوری که برای خود و حاکمیتش احترام قائل است، پیش نخواهد رفت. کشوری که به منافع خود پایبند است، به هیچ روی به نظرات دیگران یا نظراتی که بر آن تحمیل شود، اهمیتی نمی‌دهد.»

الصبان با اشاره به راهبرد «چشم انداز ۲۰۳۰» می‌گوید که این راهبرد مستقیماً با تنوع بخشی به اقتصاد و ژئوپولیتیک عربستان پیوند دارد. او پافشاری می‌کند که همه باید به منافع عربستان سعودی احترام بگذارند و هشدار می‌دهد که:

«هیچ کشوری نباید در تصمیمات عربستان سعودی در سطح بین‌المللی دخالت کند.»

نظم جهانی به گونه ای شتابان در حال دگر شدن و پوست اندازی است. در جهان دو قطبی و تک قطبی پیشین، قدرت های منطقه‌ای تحت سایه قدرت های بسیار بزرگ فرامنطقه‌ای، قابلیت شکل گیری نداشتند اما یکی از ویژگی های جهان چند قطبی امروز، ظهور قدرت های منطقه ای است.

امروزه غرب آسیا شاهد برآمدن چهار قدرت منطقه ای، دربرگیرنده ایران، ترکیه، عربستان سعودی و اسرائیل است. برآمدن این قدرت های منطقه ای را از جمله می‌توان به ناتوان شدن سه کشور خاورمیانه یعنی عراق، مصر و سوریه مربوط دانست. دیگر آن سه کانون پیشین قدرت در خاورمیانه به بازیگران کوچک تبدیل شده اند و نقش آنان در تحولات منطقه ای بسیار کم رنگ است. کافی است پیش چشم بیاورید، که مصر برای تامین امنیت پایدار کشورش میلیارد ها دلار به کشورهای عربی بدهکار است.

مناسبات ایالات متحده آمریکا و متحدان اروپاییش در دهه دوم سد ۴ بیست و یکم، با بازیگران اصلی در منطقه خاورمیانه به طور چشمگیری تغییر کرده است. این تغییر مناسبات در درجه اول زاینده تغییر در سیاست خارجی این بازیگران تاز ۴ منطقه ای است. ایران، عربستان، اسرائیل و ترکیه در کشمکش ها و بحران های پیچیده خاورمیانه درگیر هستند و هر یک برای پیشبرد منافع راهبردی خود یک سیاست حداکثری را دنبال می‌کند.

جالب اینکه، هر چهار قدرت منطقه دارای جهت گیری ایدئولوژی خاص خود هستند: ایران پایبند به ایدئولوژی تشیع است، ترکیه به اندیشه ها و ایدئولوژی برخاسته از اخوان المسلمین، عربستان سعودی به وهابیت و اسرائیل به صهیونیسم. این قدرت ها در چشم و هم چشمی با یکدیگر طیف رنگارنگی از روابط، از همکاری تا دشمنی و نیز از ائتلاف با یکدیگر علیه قطب یا قطب های دیگر را تجربه می‌کنند.

در چند دهه گذشته، هر یک از قدرت های منطقه، در مناسبات خود با یک دیگر دوره های تنش ها و بحران ها و نیز دوره های تنش زدایی و همکاری را پشت سر گذاشته اند. در این پیوند، نمونه وار می توان به رقابت های میان ترکیه، ایران و عربستان سعودی، بویژه در دوران جنگ سوریه و پس از آن یا در حال حاضر به رویکرد این بازیگران منطقه ای نسبت به سیاست های چالش برانگیز اسرائیل در جنگ غزه اشاره کرد.

در زیر به گونه ای فشرده، بر پویایی ها و تغییرات گوناگون از چشم بازیگران مهم منطقه نگاهی می اندازیم:

ایران و بازیگران منطقه

ایران کشوری است با جغرافیای سیاسی یگانه و روابط پیچیده با همسایگانی گوناگون و پرشمار. ای چه بسا بتوان با بی پروایی ادعا کرد، کمتر کشوری در جهان یافت می شود که از نظر موقعیت ژئوپولیتیک، نزدیکی به کانون های بحران و همسایگی با طیفی از کشورهای گوناگون با موقعیت ژئوپولیتیک کشور ایران قابل مقایسه باشد. همسایگی با دو دریا و یک اقیانوس، قرار گرفتن در شاهراه ارتباطی غرب به شرق و بودن در پیوندگاه سه قاره؛ اروپا، آسیا و آفریقا، همه و همه جایگاه بی مانند و خود ویژه ای به موقعیت جغرافیائی - سیاسی این سرزمین و تاریخ و کشور ایران بخشیده است. با نگاه گذرایی به روابط خارجی ایران با کشورهای منطقه خاورمیانه در دوران پس از انقلاب، شاهد فراز و نشیب های بی شمار و گوناگونی خواهیم بود. این فراز و نشیب ها دارای انگیزه های گوناگون، اما در پیوند درونی با یکدیگر هستند.

انقلاب ایران در دهه های پایانی سد ه بیستم، بازتاب گسترده ای در پهنه های رنگارنگ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جهان به دنبال داشته است. به گواهی بسیاری از مقامات ایالات متحده، انقلاب ۵۷ و پس لرزه های آن، به ویژه برای دولت آمریکا مشکل آفرین شد.

گری سیک، از مشاوران کاخ سفید در امور ایران در دوران ریاست جمهوری جerald فورد، جیمی کارتر و رونالد ریگان و از هموندان شورای امنیت ملی دولت آمریکا، در کتاب خود زیر عنوان «زمانی که همه چیز فرو می پاشد»، در این باره می نویسد:

«از هنگام سقوط شهر سایگون هیچ واقعه ای به اندازه انقلاب ایران ایالات متحد ه آمریکا را تحت تأثیر قرار نداده بود.»

ایران، پس از انقلاب ۱۳۵۷، به دلیل سوی گیری های ویژه، بحران های گوناگون همانند گروگانگیری آبان ۱۳۵۸، هشت سال جنگ تحمیلی عراق و تحریم های گسترده اقتصادی، همواره در درون و بیرون از مرزهای خود با چالش های سیاسی، اقتصادی و امنیتی رویاروی بوده است.

نفی وضعیت موجود جهانی، با تکیه بر ایدئولوژی اسلامی، و طرح شعار «صدور انقلاب» همواره مایه ی نگرانی قدرت های بزرگ و متحدان منطقه ای شان بوده و نقش بازدارنده ای در راه پاکرقتن مناسبات حسن همجواری میان کشورهای منطقه با ایران بازی کرده است.

پس از آنکه در سال ۲۰۰۵ دولت عراق با محوریت شیعیان نزدیک به ایران شکل گرفت، ملک عبدالله، پادشاه اردن، نگرانی ژرف خود از قدرت یابی ایران در منطقه با ادعای شکل گیری هلال شیعی در منطقه با محوریت ایران به زبان آورد. از آن پس، بر سر زبان افتادن واژه «هلال شیعی» در ادبیات سیاسی، بازتابی است از نگرانی عمیق کشورهای عرب خاورمیانه و قدرت های غربی از تغییر موازنه قدرت به نفع ایران. برخاسته از این واقعیت است که هنری کیسینجر در سپتامبر ۲۰۱۴ گفت:

«هم اکنون کمربندی شیعی از تهران به بغداد و از بغداد تا بیروت بوجود آمده است؛ این مسئله به ایران فرصت بازسازی و احیای امپراتوری سابق خود را با برچسب شیعه در خاورمیانه ای که در حال شکل گیری مجدد است، می دهد.» (Kissinger, huffingtonpost, 2014)

در دو دهه گذشته، جمهوری اسلامی با حضور گسترده ایران در عراق، سوریه، لبنان و پشتیبانی از «انصارالله» یمن و گروه های فلسطینی، در همسنگی و وزن کثیف قدرت در آینده خاورمیانه، اهرم فشار شایان توجهی برای خود به وجود آورده است. وجود چنین اهرمی همواره ناخشنودی، نگرانی و مخالفت روزافزون ایالات متحده آمریکا و اروپا و رقبای منطقه ای ایران یعنی عربستان و اسرائیل در پی داشته است.

ایران و عربستان سعودی، دو قدرت مهم منطقه، با برخورداری از توانایی ها و جایگاه پیوسته با یکدیگر در رقابت بوده اند. روابط دو کشور در درازای تاریخ با ثبات و پایدار نبوده است. در یکی دو دهه پیش، و بویژه در سال های اخیر، به ویژه با مسایلی پیش آمده در منطقه، بیشتر با تنش همراه بوده است. برای عربستان سعودی، ایران به عنوان رقیب اصلی منطقه ای، و قدرت آن را تهدیدی بر ضد خود به شمار می آورد و همواره کنشگری های ایران زیر چشم دارد. در بررسی عوامل تأثیرگذار بر کشمکش های دو دولت به گستره های بسیاری از جمله ژئوپولیتیک، قومی، مذهبی، هویتی و... می توان اشاره داشت.

اما، نگاه جمهوری اسلامی به عربستان بیشتر به عنوان یک تهدید امنیتی گذرا نبوده، بلکه حاکمان سعودی را نیروی اجرایی سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در منطقه دیده است. این محاسبات در سال های اخیر، تا حدودی تغییر کرده است. دلیل این تغییر بر می گردد به فعالیت گسترده رسانه ای و سیاسی عربستان علیه ایران و پشتیبانی سعودی ها از گروه های مخالف جمهوری اسلامی، سوریه و همچنین فشارهای گسترده سیاسی تبلیغاتی علیه حزب الله لبنان. در روابط میان ایران و عربستان سعودی، که از سال ۲۰۱۵ به شدت روبه تیرگی رفته بود، از چندی پیش با میانجی گری جمهوری خلق چین رو به بهبود نهاده و نشانه هایی از آشتی جویی و همزیستی مسالمت آمیز چهره نمایی می کند.

روابط ایران و ترکیه در سالهای اخیر در منطقه غرب آسیا و قفقاز جنوبی با نشیب و فراز بسیار روبرو بوده است. به نظر می رسد که ایران و ترکیه با وجود اختلافاتی که در عراق و سوریه دارند، می کوشند پیوندهای خود را با یکدیگر استوار سازند. ترکیه نگران شمال سوریه است؛ این نگرانی به حضور و نقش آفرینی گروه «ی. پ. گ» و «پ. ک. ک» باز می گردد. در همان حال، نگرانی ترکیه درباره عراق و کردستان و روی هم رفته همه مناطق کردنشین در سراسر منطقه بیش از ایران است.

در رابطه با همه پرسش استقلال کردستان که با پشتیبانی اسرائیل به اجرا درآمد، مواضع ترکیه و ایران تا کمابیش به یکدیگر نزدیک بود و هر دو کشور دارای درک مشترکی از مسئله کردستان هستند. اردوغان بوجود آمدن دولت مستقل کردستان و جدا شدن آن از عراق را تهدیدی برای ترکیه می داند. رویکرد ایران هم جز این نیست. از این رو، روشن است که بر مساله ی کرد و کردستان مقامات تهران و آنکارا مواضع خود را با یکدیگر هماهنگ کنند.

قفقاز جنوبی و به ویژه جمهوری آذربایجان همواره یکی از پهنه های رقابت بین ترکیه و ایران بوده است. گسترش راه یابی روز افزون ترکیه در قفقاز جنوبی و تلاش برای حذف ایران از ژئوپولیتیک قفقاز و نزدیکی میان اسرائیل و جمهوری آذربایجان، و پروژة های پان ترکیستی با حمایت جدی اسرائیل، تهدید فزاینده ای برای ایران به شمار می رود و هر دم ممکن است به صحنه تشدید جنگ پنهان بین اسرائیل و ایران تبدیل شود.

پس از جنگ دوم و سوم قره باغ و حمایت همه جانبه ترکیه از جمهوری آذربایجان، در جریان این جنگ ها گستره رقابت میان ایران و ترکیه در قفقاز جنوبی فراخ تر گردید، گزینش های عبور و گشایش کریدور «زنگزور» می تواند به نگرانی های اقتصادی و ژئوپولیتیک ایران بیش از پیش دامن بزند، همکاری ها را کاهش و رقابت را افزایش دهد.

اسرائیل و غرب آسیا

اسرائیل از آغاز بنیان گذاری، در کنار دشواری دولت- ملت سازی نوین، با چالشی چون نداشتن عمق استراتژیک روبرو بوده است. برای نمونه رویهمرفته سرزمین های فلسطین و اسرائیل ۱۱٪ سوریه و ۲٪ مصر است. همین موضوع باعث شده است که اسرائیل از آغاز برپایی، در پی گسترش دامنه عمق استراتژی خود باشد و هرگز پس از اشغال گری ها، بر سر هیچ میز گفت و گویی حاضر به عقب نشینی از سرزمین های اشغالی فلسطین و بلندی های جولان و جبل الشیخ نشده است. و دقیقاً به دلیل همین

بُرد کوتاه عمق استراتژیک همواره این کشور با خلاءهای امنیتی دست و پنجه نرم می‌کند. «دیوید بن گوریون» برای شکستن انزوای اسرائیل در برابر اتحاد کشور های عرب مسلمان، «دکترین اتحاد پیرامونی» را طراحی کرد. چارچوب اصلی این دکترین، همانا گسترش روابط با دولت های غیر عرب پیرامون بود.

«دکترین اتحاد پیرامونی»

بنیان راهبرد (استراتژی) پیرامونی اسرائیل بر سه پایه نظامی، اطلاعاتی و دیپلماسی استوار بود، که برای پیاده کردن و پیش برد آن از راهبردهای غافلگیری، کشاندن جنگ به درون سرزمین دشمن و نوآوری بهره می‌گرفت.

از این رو، راهبرد اسرائیل در راستای بقاء و زنده مانی، همپای گسترش پیوسته عمق استراتژیک خود، نیاز به پشتیبانی بی چون و چرای ایالات متحده آمریکا و همکاری نظامی و اطلاعاتی با کشور های نیرومند پیرامون مرزهای اعراب مانند ترکیه، ایران و ائیبی داشت.

با پیروزی انقلاب اسلامی و تغییر سیاست های جمهوری اسلامی ایران در برابر اسرائیل و عدم پذیرش موجودیت اسرائیل توسط ج.ا. ماهیت روابط ایران و اسرائیل دگرگون شد.

از آغاز دهه نود میلادی، با پایگیری فرایند صلح خاورمیانه و در پی آن، دگرگونی ژئوپولیتیک منطقه، اسرائیل ناگزیر بود با پافشاری بر نگرانی های امنیتی خود در برابر ایران، دکترین پیرامونی خود را همخوان با تحولات تازه منطقه ای تغییر دهد.

ارزیابی های سنجش گرانه چند دهه اخیر نشان می‌دهد که مقامات اسرائیلی راهبرد پیرامونی خود را در به گونه ای تغییر داده اند، که گستره کاربست آن به کشورها و سیستم های منطقه ای همجوار ایران منتقل شده و بن مایه «دکترین پیرامونی» نوین بر بنیان دشمنی اسرائیل با ایران - به جای اعراب - تعریف شده است. اکنون اسرائیل محدوده جغرافیای راهبرد امنیت ملی و سیاست خارجی خود را در کنار کشور های عربی و در بستر خاورمیانه جدید تا دریای سیاه در شمال، خلیج عدن در جنوب، تنگه جبل الطارق در غرب و آسیای مرکزی و قفقاز و دریای خزر در شرق تعریف می‌کند.

فراخانی کاربست این دکترین، کردستان عراق - پس از جنگ دوم خلیج فارس و به ویژه پس از سقوط رژیم صدام - و جمهوری آذربایجان، به عنوان سرپل و منزل گاه درخوری برای حضور و راهیابی اسرائیل به مناطق «پیرامونی» ارزیابی شده و از اهمیت راهبری در سیاست خارجی اسرائیل برخوردار گردیده است.

دکترین نظامی اسرائیل

دکترین نظامی اسرائیل از سه جزء بازدارندگی، قدرت نظامی برتر و حمله های پیشگیرانه تشکیل شده است.

اسرائیل از همان آغاز بنیان گذاری، بازدارندگی را در درجه نخست نظامی می‌دانست. بر این بنیان، بن گوریون اعلام داشت که «تنها راه جلوگیری از تکرار فاجعه هولوکاست دستیابی اسرائیل به سلاح هسته ای است». افزون بر آن، او بر این باور بود که، چون همه کشورهای همسایه اسرائیل «عرب های دشمن» هستند و در عمل برای تل آویو متحد استراتژیکی در منطقه وجود ندارد، این کشور باید بکوشد تا آنجا که می‌تواند توان نظامی اش را بالا ببرد.

و با همین منطق بنیامین نتانیا هو، در اوت ۲۰۱۸ گفت:

«صلح واقعی بدون داشتن جنگ افزار و نیروی دفاعی بدست نمی‌آید.»

او افزود:

«صلح، چه در خاورمیانه و چه در جهان، به قدرت نیاز دارد...» «ضعیف فرو می ریزد... ذبح می شود و از تاریخ پاک می شود؛ در حالی که قوی، چه در شرایط خوب و چه بد، زندگی می کند. قوی محترم است و اتحادها با بازیگر قوی ایجاد می شود.»

بدون این پشتوانه فکری، یعنی «بدون نیروی بازدارندگی موثر و کارآمد»، از دیدگاه اسرائیل توافقنامه صلح با مصر (۱۹۷۹) و اردن (۱۹۹۴) امکان پذیر نبود. اسرائیل می کوشد که این گمان را در سر دشمنان خود بنشانند که هزینه شروع جنگ علیه اسرائیل بسیار سنگین است.

بر پایه این اصل بود که اسرائیل به سمت ساخت سلاح هسته ای رفت. شیمون پرز، معاون مدیرکل وزارت دفاع در دهه ۱۹۵۰، از ارتباط های قوی خود با فرانسه در یاری گیری برای توسعه برنامه هسته ای اسرائیل بهره گرفت و در سال ۱۹۵۸، اسرائیل شروع به ساخت راکتور اتمی دیمونا کرد.

مؤلفه دوم دکترین نظامی اسرائیل، دستیابی به پیروزی های نظامی است. برخاسته از این نگرش، اگر دشمنان اسرائیل از نظر نظامی تقویت شوند، اسرائیل در پی شکست آنها بر خواهد آمد تا در نهایت آنها را وادار سازد که دست از نظامی گری بکشند. مؤلفه سوم، بهره گیری از حمله های پیشگیرانه است. از سال ۱۹۴۸، سیاست ثابت و پایدار نظامی اسرائیل، پیشدستی بوده است. در سال ۱۹۵۴، بن گوریون پیش بینی کرد که مصر در دو سال آینده آماده جنگ خواهد شد. زمانی که قاهره جنگنده های ساخت شوروی را در سال ۱۹۵۵ به دست آورد، بن گوریون اعلام داشت که این جنگنده ها را پیش از عملیاتی شدن نابود خواهد کرد و این کار را با همکاری بریتانیایی ها و فرانسوی ها در سال ۱۹۵۶ انجام داد. بین سال های ۱۹۶۴ و ۱۹۶۷، اسرائیل یک کارزار برای جلوگیری از انحراف شاخه های رودخانه اردن از سوی سوریه و اردن به راه انداخت که به جنگ آب معروف شد. در سال ۱۹۸۱، نیروی هوایی اسرائیل، راکتور هسته ای اوسیراک عراق را نابود کرد.

دکترین امنیتی - اطلاعاتی اسرائیل

پایه گذاران اسرائیل، به یاری گروه های تروریستی صهیونیستی «هاگانا»، «اشترن» و «پالمخ» در بین سال های ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۰ بیش از ۵۳۰ شهر و روستای فلسطینی را ویران و بیش از ۷۰۰ هزار فلسطینی یعنی نزدیک به نیمی از جمعیت فلسطینیان در آن زمان را از خانه و کاشانه خود آواره کردند. بازتاب این تبهکاری ها در میان کشورهای مسلمان، چیزی جز عدم مشروعیت اسرائیل نبود. دولت مردان اسرائیل به روشنی می دانستند دوام چنین کشوری بدون برتری نظامی و وجود یک دستگاه بزرگ، پیچیده و مخفی سازمان های امنیتی - اطلاعاتی تصور ناپذیر است.

از این رو، دیوید بن گوریون، در ماه مه ۱۹۴۸، دستور برپایی سازمان اطلاعاتی-جاسوسی اسرائیل را به شرتوک، وزیر امور خارجه خود، داد.

البته، پیشینه شکل گیری نهادهای اطلاعاتی - نظامی در اسرائیل، به پیش از اعلام استقلال آن کشور بر می گردد: در دوره سرپرستی بریتانیا، بین سال های ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۸، «شای»، یک سرویس اطلاعاتی و ضد جاسوسی بود که به عنوان شاخه ای از «هاگانا»، بزرگ ترین سازمان شبه نظامی تروریستی در فلسطین، فعالیت می کرد. «شای» برای مبارزه با عرب های ساکن فلسطین، وظیفه گردآوری اطلاعات سیاسی و نظامی در این سرزمین ها را بر عهده داشت و بعد از بنیان گذاری کشور اسرائیل پایه ای شد برای شکل گیری سازمان های اطلاعاتی، از جمله آمان، اداره اطلاعات نظامی اسرائیل.

در سال ۱۹۴۸، و پس از در هم رفتن سه سازمان نظامی تروریستی هاگانا، ارغون و لیخن (اشترن) در مجمع فعالیت های مؤسسات اطلاعات مرکزی، دو بخش آمان یا اطلاعات نظامی و رامن یا ضد اطلاعات نیروهای مسلح اسرائیل تشکیل گردید. موساد، سازمان اطلاعات خارجی اسرائیل، در ماه دسامبر ۱۹۴۹ - حدود یک سال و نیم بعد از تشکیل کشور اسرائیل - پا گرفت.

«شباباک» یا «شین-بت»، سازمان اطلاعات و امنیت داخلی اسرائیل، به صورت رسمی در فوریه سال ۱۹۴۹ بنیان گذاشته شد. شین-بت خود را «سپر نامرئی» اسرائیل در برابر تهدیدهای امنیتی و تروریستی در داخل اسرائیل و سرزمین های فلسطینی کرانه غربی و نوار غزه می داند.

آمان، اداره اطلاعات نظامی اسرائیل، سومین سازمان از مجموعه اطلاعاتی این کشور است که به عنوان رکن اطلاعات ستاد کل نیروهای دفاعی فعالیت می کند. وظیفه اصلی اش جمع آوری، واکاوی و ارائه اطلاعات به فرماندهان نظامی است. از جمله دیگر مسئولیت های این نهاد، برنامه ریزی عملیات نظامی و ارزیابی تهدیدهای خارجی علیه اسرائیل است.

دکترین اتحاد پیرامونی و همکاری دو سازمان امنیتی موساد و ساواک

چنان که پیش از این گفته شد دکترین «اتحاد پیرامونی» کوششی بود برای یافتن متحدانی بیرون از محدوده کشورهای عربی، اما در منطقه خاورمیانه. در این پیوند، بن گوریون، ایران و ترکیه را دو گزینه بسیار مناسب می دانست. او بر این باور بود که اگر اسرائیل بتواند با این دو کشور ارتباط برقرار کند، برای رویارویی با اعراب از امکانات ارزشمندی بهره مند خواهد شد. شاه با توجه به نگرانی شدیدش از امواج جنبش ناصریسم، که موقعیت او را در خاورمیانه به شدت تهدید می کرد، به پیشنهاد و پشت گرمی آمریکایی ها، ارتباط های خود با اسرائیل را گسترش داد.

در روزهای بحرانی جنگ میان اعراب و اسرائیل، محمدرضا پهلوی شیرهای نفت ایران را برای اسرائیل باز نگه داشت. او رفته رفته پای سرمایه گذاران اسرائیلی را به ایران باز کرد. آن ها نیز با روش های گوناگون، ایران را به پهنه سوداگری های اقتصادی خود در منطقه خاورمیانه تبدیل کردند.

ساواک، سازمان اطلاعات و امنیت کشور، که به انگیزه حفظ امنیت کشور و به پیشنهاد آمریکا بنیان گذاشته شده بود، آرام آرام روابط خود با موساد را گسترش داد. ساواک و موساد در واپسین سال های دهه ۳۰ و اوایل دهه ۴۰، ارتباط بسیار نزدیک و دوستانه ای با یکدیگر برقرار کردند و همکاری دو سویه آنها در کارهای امنیتی - اطلاعاتی و جاسوسی در ایران و دیگر کشورهای خاورمیانه، روندی شتابنده و فراگیر داشت.

ارتشبد سابق حسین فردوست در کتاب خاطراتش، «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی»، درباره همکاری ساواک و موساد می نویسد:

«در آن زمان ایران، اسرائیل را به صورت «دو فاکتو» به رسمیت شناخته بود و اسرائیل یک سفارتخانه غیررسمی در ایران داشت و مسئول اطلاعات آن سرهنگ دوم «یعقوب نیمرودی» بود که با تأیید محمدرضا با ساواک رابطه فعال داشت. اطلاع داشتم که تشکیلات اطلاعاتی اسرائیل بسیار قوی است، زیرا برخی افراد یهودی در کشورهای اروپا و آمریکای شمالی در مشاغل حساس اطلاعاتی شاغل بوده اند و این افراد پس از تشکیل کشور [دولت] اسرائیل سازمان های اطلاعاتی و امنیتی آن را تشکیل داده اند. لذا به کمک نیمرودی آموزش ساواک را سازمان دادم که منجر به تأسیس اداره کل آموزش شد و سرتیپ کیوانی ریاست آن را به عهده گرفت.» (فردوست، همانجا، ج ۱، ص ۴۴۳)

«در آغاز ۲ یا ۳ تیم و هر تیم مرکب از حدود ۱۰ نفر از ادارات کل عملیاتی (دوم و سوم و هشتم) برای آموزش به اسرائیل اعزام شدند. مدت آموزش هر تیم بین ۱ تا ۲ سال و نتیجه آموزش عالی بود. این نشان می داد که اسرائیلی ها برای دوستی با محمدرضا، بهای زیادی قائلند و روی نقش ساواک در آینده منطقه حساب جدی باز کرده اند. پس ترجیح دادم استادان اسرائیلی را به تهران بیاورم. به تدریج موارد مورد نیاز را از شخص نیمرودی می خواستم و او نیز به سرعت استاد مربوطه را به تهران دعوت می کرد...» (همانجا، ص ۴۴۳-۴۴۴)

«اسرائیل شاهاک»، استاد دانشگاه عبری در سرزمین های اشغالی و رایزن پیشین رئیس سازمان انرژی اتمی، در کتاب پرآوازه خود به نام «نقش جهانی اسرائیل: سلاح ها برای سرکوب» (Israel's Global Role: Weapons for Repression)، با افشای پشتیبانی مالی شاه از ساخت و تولید ساز و برگ های کشتار خیابانی و نسل کشی اسرائیل، می نویسد:

«اشتباه است اگر فکر کنیم پیوندهای میان ایران و اسرائیل تنها به همکاری در نسل کشی محدود می‌شود. همکاری های اقتصادی نیز همزمان با همکاری برای گسترش شیوه های شکنجه و زجر انسان ها، میان این دو کشور گسترش یافت. نمونه ای از وسعت این همکاری ها زمانی آشکار شد که پس از انقلاب ایران، دو هزار نفر در صنایع نظامی سولتام بیکار شدند.»

صنایع نظامی «سولتام»، یکی از مهم ترین مراکز تولید جنگ افزارهای کشتار جمعی اسرائیل بود. شاهاک بی پرده می گوید که از تولیدات این مرکز، برای سرکوب و شکنجه اعتراض گران در ایران و فلسطین اشغالی بهره برداری می شد و رژیم پهلوی بخش مهمی از بودجهٔ بخش پژوهش هایش را به گردن می گرفت.

رابطه اسرائیل و آمریکا در غرب آسیا

از زمان پایه گذاری کشور اسرائیل در سال ۱۹۴۸ تاکنون، اسرائیل متحد راهبردی آمریکا در منطقه به شمار می رود. تامین امنیت این کشور، بخاطر حمایت لابی یهودیان آمریکا، به مهمترین اولویت های سیاست های منطقه ای آمریکا تبدیل شده است. نگاهی به تاریخ ۷۵ ساله کشور اسرائیل نشان می دهد که همهٔ رئیس جمهور های آمریکا پشتیبانی در بست و بی چون و چرای خود را از هستی و امنیت پایدار این کشور اعلام کرده اند. جو بایدن، رئیس جمهور فعلی ایالات متحده آمریکا، زمانی که در کنگره آمریکا، سناتور ایالت «دلاور» بود، در باره کمک های نظامی آمریکا به اسرائیل می گوید:

«برخی اعتراض می کنند که چرا ما سالی بین ۳ تا ۴ میلیارد دلار به اسرائیل کمک نظامی می کنیم. من فکر می کنم این بهترین سرمایه گذاری ما در خاور میانه است. حتی اگر اسرائیلی وجود نداشت ما می بایست این اسرائیل را بوجود می آوردیم.»

بایدن به تازگی بار دیگر گفته آن روز خود را تکرار کرد.

جو بایدن، رئیس جمهور آمریکا، و یائیر لاپید، نخست وزیر اسرائیل، رهبران ایالات متحده و اسرائیل، در ۱۴ ژوئیه ۲۰۲۲ در اورشلیم با یک دیگر دیدار کردند و بیانیه مشترک بیت المقدس را در رابطه با همکاری راهبردی ایالات متحده و اسرائیل به تصویب رساندند. ایالات متحده آمریکا با امضاء بیانیه بیت المقدس رسماً بار دیگر تعهد خود برای پاسداری از امنیت اسرائیل را اعلام داشت. در این بیانیه که کاخ سفید در همان روز منتشر کرده، آمده است:

«ایالات متحده تاکید می کند که بخشی جدایی ناپذیر از این عهد، این تعهد است که هرگز به ایران اجازه دستیابی به سلاح هسته ای داده نشود و این کشور آماده است که از همه عناصر قدرت ملی خود برای اطمینان یافتن از این نتیجه استفاده کند.»

در ادامه از جمله گفته می شود:

«ایالات متحده همچنین تعهد خود را مبنی بر همکاری با دیگر شرکاء به منظور مقابله با فعالیت های ایران، چه از طریق پیشروی مستقیم و چه از طریق نیروهای نیابتی و سازمان های منطقه ای همچون حزب الله، حماس، و جهاد اسلامی فلسطینی، مورد تاکید قرار می دهد.»

در بخش دیگر از این پیمان آمده است:

«اسرائیل از ایالات متحده برای پشتیبانی مستمر و گسترده اش از تعمیق و گسترش پیمان تاریخی «توافق ابراهیم» سپاسگزاری می کند. این دو کشور تأیید می کنند که این توافق های صلح و عادی سازی روابط اسرائیل با امارات متحده عربی، بحرین، و مراکش یک افزونه حیاتی برای معاهده های صلح راهبردی اسرائیل با مصر و اردن محسوب می شود.»

بیانیه همکاری اسرائیل با کشورهای عربی فوق، برای امنیت آمریکا و اسرائیل در منطقه شایان اهمیت است. این کشورها یادآور شده اند که «اجلاس تاریخی «نگب» (نگو) که به ابتکار و میزبانی نخست وزیر لاپید برگزار شد، رویدادی مهم در راستای تلاش های مشترک ایالات متحده و اسرائیل برای ایجاد چارچوب منطقه ای جدیدی بود که چهره خاورمیانه را تغییر می دهد.»

کارنامه نیم سده ای ایالات متحده آمریکا نشان می دهد که استواری و دوام سرکردگی آمریکا در منطقه در گرو امنیت اسرائیل است، و اسرائیل نیز به نوبه خود بر این باور است، که امنیت اش به این بستگی دارد، که بتواند سرکردگی خود را در منطقه حفظ کرده، و مانع از آن شود که دیگر کشورها این سرکردگی را به چالش بکشند.

جمع بندی نخبگان آمریکایی برای تأمین امنیت این کشور، «پیمان سده» و «پیمان ابراهیم» بود. آمریکا به دنبال این بود که با «پیمان سده»، تکلیف سرزمین های اشغالی را برای همیشه یکسره، و با «پیمان ابراهیم» امنیت اسرائیل را در برابر اعراب تأمین، و اسرائیل را به عنوان کشوری خوش خیم معرفی کند. از این رو، کشورهای امارات، بحرین، مراکش و سودان با فشار آمریکا، عادی سازی روابط با رژیم صهیونیستی را پذیرفتند. اما با این همه، معامله قرن در فلسطین شکست خورد. وضعیت کنونی اسرائیل گواهی است بر این شکست. در زمینه عادی سازی مناسبات، اسرائیل دستاورد آن چنانی نداشته است. کشورهای که با اسرائیل گام در راه «عادی سازی روابط» گذاشتند، عامل بازدارنده در برابر فلسطینیان بشمار نمی روند و دیر یا زود عادی سازی بلای بزرگ این کشورها خواهد بود.

و حرف آخر

یکی از این سرچشمه های پویایی دگرگونی های منطقه ای به آینده و چگونگی ادامه موجودیت اسرائیل در غرب آسیا باز می گردد. به نظر می رسد که کم کم، آمریکا نه از توانایی کافی و نه از انگیزه ی کافی برخوردار است که نقش پیشین خود، نقش سد، بیستمی خود، در پشتیبانی از اسرائیل را بازی کند. برخاسته از این واقعیت، اسرائیل ناگزیر است که برای حفظ امنیت خود، سرشت و رفتار هفتاد ساله خود را تغییر دهد. دیگر این کشور نمی تواند روی پشتیبانی در بست و بی حد و مرز آمریکا حساب باز کند. اسرائیل به نوبه خود، با آگاهی از این موضوع، با دستیازی به یک رشته چاره اندیشی های نظامی و سیاسی و امنیتی، از یک سو، می کوشد هر چه در توان دارد به کار گیرد تا آمریکا را برای زمانی درازتر در منطقه نگه دارد و از سوی دیگر، فرصت یافته خود را برای آینده ی منطقه بدون حضور تعیین کننده ایالات متحده آماده کند.

از این روست که اسرائیل،

در گام نخست؛

با پشتیبانی گسترده ایالات متحده آمریکا می کوشد تا دیر نشده و هنوز آمریکا اهرم های فشارش در منطقه را از دست نداده است، مناسبات خود با کشورهای عربی را عادی سازد. این سیاست احتمالاً در قالب پیمان هایی همانند پیمان ابراهیم می تواند شکل بگیرد.

در گام دوم؛

می کوشد تا مساله پیچید، رابطه با ایران و چالش های موجود در این پهنه را به گونه ای سر و سامان دهد.

آری، منطقه غرب آسیا آستان رویدادهای تاریخی پیش بینی ناپذیری است. امید آنست که در گذار جهان از دنیای تک قطبی به چند قطبی، آینده ای برخوردار از صلح و آرامش، امنیت و همکاری و دوستی خلق ها و رشد اقتصادی - اجتماعی کشورها در انتظار این منطقه باشد.

سیاوش قاننی / ۵ خرداد ۱۴۰۳